

نهادهای اجتماعی

دکتر عبدالحسین ساسان

عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

روز به روز بر شمار اقتصاددانانی افزوده می‌شود که ریشه و علت وضعیت اقتصادی هر کشوری را در نهادهای اجتماعی آن جست‌وجو می‌کنند. این گروه از اقتصاددانان را «تهادگرا» نامیده‌اند. در تاریخ اندیشه‌های اقتصادی چندین دهه، مکاتب اقتصادی کینزین‌ها، پساکینزین‌ها و کلاسیک‌های نو - یا شاید بتوان گفت کلاسیک‌های پسانوگرا - مراکز آموزشی و پژوهشی را زیر سلطه خود گرفته بودند. در این دوران اقتصاددانان نهادگرا مجال برای رشد و پیشرفت نیافتند. ولی در دو دهه اخیر بار دیگر آنان در صحنه‌های علمی جهان ظاهر شده و مورد توجه اهالی اقتصاد و سیاست قرار گرفته‌اند. چنین می‌نماید که این نسل تازه «تهادگرایان نو» نامیده شده‌اند.

نهادگرایان نو در میان دانشمندان سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی و دانش‌های اجتماعی همانند دانشمندان ژنتیک در میان پزشکان، جراحان و پیراپزشکان هستند. زیرا همانند دانشمندان ژنتیک دی.ای.ان. اقتصاد بیمار را می‌کاوند. تا دورترین نسل از نیاکان یک ملت پیش می‌روند و نقایص ژنتیکی آنها را در فرایند رشد بررسی می‌کنند.

نهادگرایان نو در گذشته تاریخی یک ملت نهادهای ناقص یا تکامل نیافته را همچون ژن‌های بیماری‌زا شناسایی می‌کنند. به تعبیر دیگر همچون باستان‌شناسان به نیش قبرهای باستانی می‌پردازند. باشد تا نشانه‌ای از گره‌های کور در فرایند رشد طبیعی آنها بیابند. نهادگرایان نو همواره از خویش می‌پرسند چرا جامعه و اقتصاد یک کشور به بلوغ نرسید، یا اگر رسیده چرا دچار جوانمرگی یا مرگ زودرس شده است.

این نوشتار معنا و مفهوم نهادهای اجتماعی، دسته‌بندی آنها و تفاوت میان «نهاد» با «سازمان» را بررسی می‌کند. سپس نقایص ژنتیکی دو «کلان‌نهاد» اجتماعی، یعنی «زبان» و «خط» در ایران را کاوش می‌کند.

مفهوم نهاد اجتماعی

شاید بهترین تعریف برای نهاد اجتماعی این است: هر رسم، عادت، خُلق و خوی و باور ذهنی که خشونت میان انسان‌ها را کاهش دهد یا حتی به دوستی، همکاری، همفکری و غنی‌سازی فرهنگ بشری کمک کند، نهاد اجتماعی نامیده می‌شود.

این تعریف بیش از آنکه پاسخگو باشد، پرسش‌برانگیز است. اهمیت آن نیز به همین دلیل است که ما را ناگزیر می‌کند پرسش‌های بسیاری را طرح کنیم و دربارهٔ آنها به پژوهش و جست‌وجو بپردازیم. بسیاری از پرسش‌ها به پهنه و میدان اثرگذاری نهادهای اجتماعی باز می‌گردد. مثلاً می‌توان گفت در فضای یک خانواده رسوم، عادات، خُلق و خو و باورهایی وجود دارد که باعث شده است اعضای آن خانواده نگذارند تضاد منافع میان آنها رشد کند و به اختلاف، قهر، ستیزه و حتی درگیری کالبدی و خشونت بینجامد. بی‌گمان در چنین خانواده‌ای «نهادهای اجتماعی» پیشرفته و اثرگذاری حاکم است. اکنون اگر میان این «خانواده نهادمند» با همسایه یا همسایگان اختلاف‌نظر، تضاد منافع، درگیری و خشونت وجود داشته باشد، نقش «نهادهای اجتماعی» چیست؟ آیا ما دچار تناقض و دوگانگی نمی‌شویم؟ از یک سو با مشاهدهٔ تفاهم، ارتباطات سالم و شاد و حتی همکاری و همفکری میان اعضای خانواده نهادمند چنین داوری کردیم که نهادهای اجتماعی پیشرفته و اثرگذاری حاکم است و از سوی دیگر با مشاهدهٔ ناسازگاری، ستیزه‌گری و خشونت میان همان خانوادهٔ نهادمند با همسایه یا همسایگان ناگزیر هستیم داوری خود را تغییر دهیم. حتی ممکن است چنین ببنداریم که رسوم، عادات، خُلق و خو و باورهای پیشرفته در میان طرف‌های درگیر وجود ندارد. به این پرسش چگونه باید پاسخ داد؟

مثال بالا را می‌توان تا سطح دو محله یا برزن، دو دهکده، دو شهر، دو استان یا دو کشور تعمیم داد. مثلاً اگر دو کشور پیشرفته و مترقی که مردم آنها در داخل مرزهای خود با صلح و صفا زندگی می‌کنند، با یکدیگر در جنگ و خشونت به سر برند، دوباره ما دچار دوگانگی می‌شویم. زیرا نمی‌دانیم وجود نهادهای پیشرفتهٔ اجتماعی را بپذیریم یا انکار کنیم.

پرسش‌ها یکی پس از دیگری برانگیخته می‌شوند. مثلاً اگر انسانی را مشاهده کنیم که به درستی یا به نادرستی می‌پندارد که مورد ستم قرار گرفته و حقی از او پایمال شده است، در این صورت نهادهای اجتماعی چه نقشی ایفا می‌کنند؟ آیا او باید کوتاه بیاید و از آنچه می‌پندارد حق او بوده بگذرد، یا باید برای احقاق حق خود بستیزد و خشونت را برگزیند؟ اگر کسی به خشونت گرایش یابد، آیا فردی است که اجتماعی نشده و نهادهای اجتماعی را نپذیرفته است؟

مثال بالا را می‌توان به جنگ‌های طبقاتی، جنگ‌های نژادی، جنگ‌های قبیله‌ای و جنگ‌های مذهبی یا عقیدتی نیز تسری داد. اصولاً آیا هرگونه اختلاف‌نظر، تضاد منافع، قهر و خشونت را می‌توان ناشی از نبود یا ضعف نهادهای اجتماعی دانست؟

از این همه که بگذریم، دربارهٔ پدیدهٔ استثمار و بهره‌کشی چه می‌توان گفت؟ اگر کشوری بالاترین پیشرفت را در ایجاد نهادهای اجتماعی به‌دست آورده و از این طریق به قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی بزرگی تبدیل شده باشد، ولی به بهره‌کشی از ملت‌ها و جوامع واپس‌مانده بپردازد، چگونه می‌توانیم تعریف جامع و مانعی از «نهادهای اجتماعی» ارائه دهیم؟ این پرسش‌ها را می‌توان به گونهٔ دیگری نیز مطرح کرد، بدین‌گونه که آیا نهادهای اجتماعی مرزهای جغرافیایی مشخصی دارند یا بدون مرز هستند؟

چنانکه دیده می‌شود به وادی گرم و سوزانی یا نهاده‌ایم؛ با پرسش‌های بسیار چالش‌برانگیز، که معمولاً کمتر کسی علاقه‌ای به ارائهٔ پاسخ به آن دارد. با وجود این ناگزیر هستیم آزمون و لغزش را آغاز کنیم. هر جامعهٔ پویا و هدفمندی ناگزیر است بدانند برای درمان بیماری‌های اجتماعی و اقتصادی از کجا باید آغاز کند. آیا باید به تصحیح نهادهای اجتماعی کهنسال بپردازد، یا بدون توجه به باورهای ذهنی مردم خویش نیز می‌تواند با سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی به درمان نایل شود.

نمی‌توان با طرح مشکلات اجتماعی بدون آگاهی از نظر و آرای نهادگرایان نتیجه‌گیری کرد. رکورد جهانی تصادفات رانندگی در جاده‌های ایران امر ساده‌ای نیست. بزرگراهها، و جاده‌های کشور ما را مطلقاً نمی‌توان بدترین راههای جهان دانست، ولی بیشترین آسیب‌های جانی و مالی در همین راهها اتفاق می‌افتد. رویدادهایی از این دست ما را متقاعد می‌کند که ریشهٔ دشواری‌ها را نمی‌توان به حجم سرمایه‌گذاری‌ها یا کیفیت تأسیسات زیربنایی محدود و منحصر دانست.

در بخش خصوصی نیز دشواری‌ها به هیچ‌وجه در کمبود سرمایه، فناوری و دانش تولید نیست. آمارهای کارگاههای صنعتی نشان می‌دهد که تعداد ماشین‌های تراش کامپیوتری، تأسیسات و تجهیزات ریخته‌گری و برخی از ماشین‌های تولیدی در کشور ما به‌راستی بیش از کشور صنعتی پیشرفته‌ای مانند ایتالیا است، ولی تولید صنعتی ما کمیت و کیفیت پایین تری دارد. این‌گونه دشواری‌ها را احتمالاً با نهادهای اجتماعی قابل توضیح و توجیه می‌دانند، نه نظریه‌های اقتصادی متداول.

حتی در بازه‌های زمانی که کشور ما در رونق نسبی به‌سر می‌برد، تعداد کمی از پروژه‌های ساختمانی خصوصی یا عمومی در دو یا سه شیفت کاری فعال هستند. همچنین به‌ندرت کارگاه یا کارخانه‌ای را دیده‌ایم که در سه شیفت فعال باشد. اینکه شهرک‌های صنعتی کشور ما به گورستان ماشین‌آلات تولیدی تبدیل شده‌اند، گویای یک نقص ژنتیکی بسیار مهم در نهادهای اجتماعی است. زیرا به نظر نمی‌رسد در این کشور کمبود ماشین‌آلات، سرمایه، دانش تولید، نیروی کار و مواد اولیه وجود داشته باشد. به نظر می‌رسد نقص‌ها و کمبودها را باید در جای دیگری جست‌وجو کرد؛ در رسوم، عادات، خلق و خو و باورهای ذهنی کارگران، کارفرمایان، مدیران، سهامداران، کارآفرینان و دولتمردان. هنگامی که سهامداران یا مالکان یک کارخانه نتوانند کارخانه را در سه شیفت فعال نگاه دارند، ماشین‌آلات و سرمایه‌های عظیم تولیدی به جای آنکه ۲۴ ساعت مشغول کار و تولید ثروت باشند، مثلاً در هشت ساعت کار می‌کنند. در این صورت بازده سرمایه‌گذاری‌های صنعتی در کشور

ما یک سوم کشورهای رقیب خواهد بود. اگر ارزش افزوده سرمایه‌های ثابت در قیمت تمام شده یک کالا مثلاً ۷۰ درصد باشد، در این صورت کالای تولیدی این کشور ۱۴۰ درصد گرانتر از کالای وارداتی مشابه تمام می‌شود. به ناگزیر باورهای ذهنی شگفت‌انگیزی شکل می‌گیرد. یعنی هم مدیران بخش خصوصی، هم سهامداران و سرمایه‌گذاران و هم سیاستمداران که مدافع حفظ سطح اشتغال هستند، به این باور می‌رسند که باید دیوارهای گمرکی کشور را برافرازند و از ورود کالاهای خارجی جلوگیری کنند. شاید از رهگذر این تدبیر، کارگاهها و کارخانه‌های یک‌شیفته در داخل کشور بتوانند ناکارایی نهادگرایانه خود را بپوشانند.

اکنون این پرسش رخ‌نمایی می‌کند که آیا یک‌شیفته بودن کارگاهها و کارخانه‌ها از ناتوانی محاسبات اقتصادی مدیر یا مالک بنگاه است یا یک امر نهادگرایانه است؟ پاسخ کاملاً روشن می‌نماید: کارگران به دلیل باورهای ذهنی از شیفت شب گریزان‌اند. مدیران به دلیل باورهای ذهنی از مشارکت با مدیران دیگر که قادرند شیفت‌های دوم و سوم را اداره کنند پرهیز می‌کنند؛ زیرا باور دارند که اگر شریک خوب بود، خدا هم شریک داشت. از سوی دیگر همین مدیران و کارکنان در کودکی مطلقاً برای همکاری و مشارکت آموزش ندیده‌اند. بنابراین نمی‌توان از آنان انتظار داشت که خلق و خوی مشارکت را داشته باشند.

شاید باورهای کنونی کارگران، کارکنان، کارآفرینان، مدیران از تجربیات ارزنده زندگی آنان ناشی شده باشد؛ زیرا فقط آموزش و پرورش پیشرفته، ممکن است راهکارهای تبدیل تضاد منافع به اشتراک منافع را به کودکان امروز و مدیران و کارکنان فردا بیاموزد. هنگامی که فعالان اقتصادی در کودکی چنین مهارت‌هایی را نیاموخته باشند، در فرایند فعالیت‌های امروز خود دائماً درگیر تضاد منافع با همکاران خویش می‌شوند. بنابراین از مشارکت، راه‌اندازی شیفت‌های دوم و سوم و کار کردن با مدیران دیگر در کارخانه خود پرهیز می‌کنند.

ملاحظه می‌شود که دشواری‌ها تا چه حد «نهادگرایانه» هستند و به خلق و خو، رسوم و عادات و باورهای بستگی دارند که از کودکی در ما شکل گرفته‌اند. در حالی که هم سیاستمداران و کارشناسان و هم مدیران و کارفرمایان برای همه این دشواری‌ها به دنبال راه‌حل‌های سخت‌افزاری، مالی، سرمایه‌ای و فناورانه می‌گردند.

گفته شد که نهادگرایان در مقام تشبیه با پزشکان به اصلاحات ژنتیکی اعتقاد دارند. آنان به دنبال شناسایی ژن‌های معیوب و ناقص جامعه و اقتصاد هستند. برای آنکه شیوه کار آنان را درک کنیم، ناگزیریم به دوران‌های پیشاتاریخ (ما قبل تاریخ) بازگردیم. یعنی به دوران‌هایی که «هرودوت» و «پلوتارخ» نتوانسته‌اند رویدادهای آن را ثبت و ضبط کنند. این کار به یاری باستان‌شناسی و مردم‌شناسی امکان‌پذیر است. از این‌رو به سراغ آنها می‌رویم تا از تفاوت انسان‌های نخستین یا انسان‌های طبیعی با انسان‌های اجتماعی آگاه شویم.

ادامه دارد...